

چکیده

با سقوط رژیم بعثی عراق، صلح منفی، که ناشی از تمرکز قدرت در این کشور بود، جای خود را به رویاروییهای گسترده اجتماعی داد که از معیار قرار دادن تمایزات قومی، نژادی و مذهبی ناشی می‌شود. در واقع، ایالات متحده که جنگ با عراق، را به سهولت به سود خود پایان داده بود، در حل و فصل جنگ در عراق، ناتوان ماند. این ناتوانی ریشه در نگاه غیرتاریخی رهبران و سیاست‌گذاران آمریکایی به جامعه‌ای دارد که گسلهای مذهبی، قومی و زبانی دهه‌ها در بطن آن وجود داشته و تشدید شده است. از این رو، می‌توان در گیربهای داخلی عراق را نماد جنگهای نوین در قرن بیستم و یکم دانست که ماهیتی کاملاً هویتی دارند و اتفاقاً آمریکا در این زمینه (حل منازعات هویتی در خاورمیانه) فاقد راهبرد مناسبی است. در نتیجه، حل و فصل جنگ در عراق که ماهیتی نژادی و مذهبی دارد، نیازمند مجموعه‌ای از اقدامات همه‌جانبه همچون توزیع عادلانه درآمدهای نفتی با هدف کاهش فقر، مشارکت سیاسی تمامی گروههای سیاسی و نیز گسترش ارزشهای دموکراتیک است.

کلیدواژه‌ها: جنگ عراق، گسلهای اجتماعی، هویت، امنیت، ارزشهای دموکراتیک،

دولتهای ناکام

* استادیار روابط بین‌الملل در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال چهاردهم، شماره ۲ و ۳، تابستان و پاییز ۱۳۸۶، ص ۵۴-۲۵

کیفیت حیات سیاسی، ماهیت تعاملات بین گروهی و درون گروهی و خصلت شرایط اجتماعی در عراق به وضوح نمایانگر این نکته می باشد که چرا شرایط امنیتی در این کشور به چنین میزانی از فاجعه رسیده است. «کسری امنیتی» در عراق، به شکلی بارز آشکار می سازد که چرا این جامعه، مانند بسیاری از جوامع هم عرض، به دلایل ماهوی آسیب پذیر است. آنچه عراق در دوران اقتدار حزب بعث و به ویژه عصر صدام حسین از ۱۹۷۹ تا زمان سقوط از آن برخوردار بود، جلوه های کاذب ثبات سیاسی و امنیتی بود. «صلح منفی» آن چیزی بود که عراق در عهد زعامت بعثی ها از آن بهره مند بود. گروهها، اقوام و قبیله های مختلف دارای اسلحه نبودند، بین آنها برخورد نظامی و خشونت بار وجود نداشت و بدین روی پس زمینه ای از صلح در جامعه بود که بر تعاملات و معادلات اجتماعی - سیاسی سایه افکنده بود. در عراق صلح به معنای فقدان برخوردهای خشونت آمیز وجود داشت، اما صلح به معنای برخورداری از گروههای مدنی و اتصالیهای فراستنی کمترین حضوری نداشت. رهبران بعثی تلاش می کردند که تاریخ را به مرخصی بفرستند، هر چند این موضوع یک واقعیت انکارناپذیر دارد که تاریخ برای مسلمانان از اهمیت فزاینده ای برخوردار است.^۱ رهبران بعثی همانند همتایان خود در طی قرون گذشته در عراق سعی در دگرگون ساختن^(۱) جامعه نکردند و تنها خواهان تداوم چارچوبهای تاریخی شکل دهنده روابط بین قومیتها، گروهها و نژادهای مختلف در سطح کشور بودند. معضل امروزی امنیتی در عراق را باید بازناب واقعیتهای تاریخی و برخاسته از نهادینه شدن گسلهای هویتی در طول اعصار دانست. صاحبان قدرت در عراق در طول تاریخ این کشور، برای ایجاد امنیت در جامعه تنها به بعد نظامی توجه کردند و به دیگر ابعاد «مجتمع امنیتی»^(۲) که متشکل از جنبه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و زیست محیطی است^۲ کمترین توجهی نشان ندادند. شرایط نابسامان امنیتی، تعارضات سیاسی و منازعات اجتماعی که امروزه در عراق حاکم است را باید به دلیل تداوم تاریخی اعتبار دادن به تمایزات نژادی،

1. Transforming
2. Security Complex

قومی، زبانی و مذهبی قلمداد گردد.

حکومت بعضی که سبب ساز ایجاد «حباب امنیتی» گشته بود، با سقوط خود این فرصت را به وجود آورد که اختلافهای کهن هویتی سر برآورند و صلح منفی گذشته را به جنگ گرم تبدیل کنند. آنچه را در عراق می گذرد، باید نماد جنگهای مدرن دانست. برخلاف جنگهای سنتی که بین کشورها انجام می گیرد و به شدت ماهیت نظامی دارند، جنگهای مدرن در درون کشورها (واحدهای سیاسی) انجام می گیرند و ماهیتی به شدت هویتی دارند. آنچه نظم بین الملل و به عبارتی «نظم نازک»^(۱) قلمداد می شود، به ضرورت، برخورد بین بازیگران بین المللی را بزرگ ترین خطر قلمداد می کند، اما امروزه نظم جهانی و به عبارتی «نظم ضخیم»^(۲) تاکید بر هنجارها دارد و خطر را برآمدی از نزاعهای هویتی خشونت آمیز بین بازیگران می داند.^۳ مشکل امنیتی در عراق را باید نتیجه منطقی تعارضات عمیق هویتی بین گروههای مختلف دانست و سقوط صدام حسین و حضور نظامی آمریکا شرایط مساعد و مستعد را برای به صحنه آمدن آنها فراهم ساخت. پس امنیت را در عراق باید تعریف هویتی کرد و به تاریخ این کشور برای درک چرایی آن توجه نمود. آنچه در عراق می گذرد، مشکلی است که بسیاری از کشورهای منطقه در آینده با آن روبه رو خواهند شد. آنچه غرب را در این رابطه متمایز می سازد، ظهور و تداوم گروههای مختلف مستقل می باشد که بر اساس روابط مبتنی بر خون و یا ازدواج شکل نگرفته اند.^۴ اما در عراق، ماهیت گروههای مختلف فاقد ماهیت مدنی است و آنان کاملاً در چارچوب ارزشهای برخاسته از قوم، قبیله، از دواج، مذهب و خون شکل گرفته اند؛ خشونتهای گسترده در عراق ناشی از این واقعیت است.

ماهیت ساختار قدرت در عراق

تهاجم نظامی به عراق در سومین سال حاکمیت نومحافظه کاران بر قوه مجریه آمریکا، گریز ناپذیر گشت؛ چرا که صدام حسین از درک دگرگونیهایی کلان در جایگاه بازیگران مطرح

1. Thin Order
2. Thick Order

بازماند. وی در عین حال توجه نداشت که «نومحافظه کاران آمریکایی متعهد هستند که با تقبیل هر هزینه‌ای از باج دهی و سازش [با امثال صدام حسین] خودداری کنند»^۵ او نه تنها به این واقعیت توجه نکرد که تمرکز قدرت در آن سوی آتلانتیک به وجود آمده است، بلکه از درک این نکته هم بازماند که «اولین مسئولیت هر دولتی در آمریکا دفاع از امنیت کشور و ایمنی مردمش است»^۶ ارتقاء رهبران جهان غرب در کرانه اقیانوس اطلس به منزلت هژمون، نزول نماد حاکمیت فرهنگ سیاسی اقتدارگرا در اروپا به جایگاه یک قدرت قاره‌ای و تدوین راهبرد تعریف قدرت بر مبنای توسعه اقتصادی به وسیله چین، از طرف ساختار حکومت بعثی نادیده انگاشته شد. رهبران عراق در قالب مؤلفه‌های دوران جنگ سرد، ارزشهای عصر رقابت ایدئولوژیک و معادلات منطق دوقطبی به ارزیابی منطقه و جهان پرداختند؛ پس خبط راهبردی حادث شد و به وقوع پیوست، نخبگان عراقی در محاسبه توان خود به اغراق گرفتار شدند و در وقوف به محرک‌های ساختاری تشویق‌گر اقدام به وسیله کشور بهره‌مند از موقعیت هژمون، نا بخردی فزاینده‌ای به نمایش گذاشتند. در نتیجه این فهم حاصل نشد که «آمریکا در شرایط امروزی، قدرت نظامی برتر جهان است»^۷ مهم‌تر از همه اینکه رهبران عراق این نکته را مورد توجه قرار ندادند که کیفیت هژمونی آمریکا فراتر از صرف برخورداری از قدرت نظامی است. «تفوق (هژمونی) اراده تحمیل شده تنها ابرقدرت باقیمانده نیست، بلکه اراده تحمیل شده بلوک تاریخی موسوم به غرب است. این تفوق آرمانهای لیبرال است که به طور تعیین‌کننده‌ای تأثیرگذار بوده و پی‌آمدها را در امور جهانی سیاسی، اقتصادی، نظامی، اجتماعی و فرهنگی الگومی دهد»^۸ در نتیجه قصور تصمیم‌گیرندگان در جمع‌بندی توانمندیهای خود در خواندن تحولات بین‌المللی حادث شده در آخرین دهه قرن بیستم و نیز در فهم فرهنگ سیاسی ساکنان خانه شماره ۱۶۰۰ خیابان پنسیلوانیا، حمله نظامی به عراق اجتناب‌ناپذیر گشت.

ماهیت فردی تصمیم‌گیری در عراق و فقدان جریان آزادانه اطلاعات، ظرفیتهای ضروری برای دستیابی به یک تصویر معتبر را غیرممکن ساخت. پذیرش اقتدارگرایی به عنوان مناسب‌ترین چارچوب برای حفظ قدرت، که در طول تاریخ عراق خصلت نهادینه پیدا کرده

است، موجب این شد که نخست اینکه الزامی برای پردازش مؤلفه های جدید به وجود نیاید و دوم اینکه به عمق آثار منفی این عوامل در کاهش گستره تواناییهای این کشور برای آسیب رساندن به دشمنانش توجهی نشود. این عدم پردازش بدین روی به وجود آمد که ساختار سنتی و اقتدارگرایی حاکم در چارچوب معیارها و شاخصهای دوران جنگ سرد، اقدامات خود را سازمان دهی کرد. چنین ساختاری که از ظرفیتهای بسیار بالا و سازوکارهای به شدت کارآمدی برای فعالیت در قالبهای منطبق با عصر تعارض و دشمنی کشورهای بزرگ برخوردار است، به هیچ وجه توان عملکرد در دوران «تفوق خوش خیم» را نداشت.^۹ سیستم سیاسی حاکم بر عراق به این مهم دست نزد که خود را با شرایط و ضرورت‌های نوین تطبیق دهد. ناتوانی در این راستا که از ویژگیهای سیستمهای غیردموکراتیک است، در نهایت سرنوشتی را رقم زد که تاریخ آن را بارها عرضه کرده است. ویژگی متمایز سیستم غیردموکراتیک این است که به شدت متناقض نما (پارادوکسیکال) و به همین دلیل به فراوانی آسیب پذیر و شکننده است، هر چند که قدرتمند ظاهر می شود. ساختار قدرت حاکم بر عراق به عنوان یک سیستم غیردموکراتیک از این امتیاز برخوردار بود که بدون توجه به چالشهای احتمالی به وسیله گروهها و کلیتهای متعارض در جامعه، با توجه به منافع نخبگان حاکم، سیاستها را پیاده کند. صدام حسین با توجه به ماهیت غیردموکراتیک حاکمیت بود که توانست به مرکز تصمیم گیری، به دنبال کودتای بعثی، صعود کند و از اواخر دهه ۱۹۷۰ به قدرت فائده دست یابد. از این تاریخ بود که او توانست لذت تحقق خواستههای فردی، پیاده سازی اولویتهای شخصی، بی اثر ساختن و به حاشیه راندن دشمنان سیاسی، ایدئولوژیک و فردی خود را تجربه کند. اما ساختار قدرتی با چنین کیفیت، در عین حال، دارای جنبه های به شدت آسیب پذیری نیز هست. به جهت فرایند کاملاً حکومت - محور، این ساختار قادر به دستیابی به اطلاعات لازم برای اخذ تصمیمها و شکل دادن به سیاستها نیست. به این دلیل، خط مشی ها در بسیاری از مواقع به جهت نادیده گرفتن مناسبات داخلی و معادلات بین المللی، به شدت بری از صحت هنجاری و بی بهره از صلابت کار کردی است. به دلیل ترس حاکم بر نخبگان مسلط در رابطه با حفظ موقعیت غیرمتناسب با توانمندی آنان، انباشت ثروت به دست آمده

بر اساس چپاول و از دست دادن جان خود به سبب خشم فرد قهار بر مسند قدرت، اطلاعات صحیح، معتبر و به روز به فرایند تصمیم‌گیری تزریق نمی‌گردد. صدام حسین در کمترین زمان ممکن به شکست در برابر کمتر از یکصد و پنجاه هزار نظامی آمریکایی گرفتار آمد؛ چرا که صاحبان قدرت در حاکمیت غیردموکراتیک از قربانیان اصلی تمرکز انحصاری ابزار تشویق و تنبیه در دستان فرد حاکم هستند. ساختار حکومت که به وضوح غیردموکراتیک بود، به صدام حسین فرصت صعود به بالاترین درجه قدرت اعطا نمود و در عین حال کیفیت ساختار، سقوط تحقیرآمیز او را نیز به یک ضرورت تبدیل کرد.

ماهیت جنگ‌های نوین در عراق

همان گونه که تهاجم به عراق اجتناب‌ناپذیر گشت، باید بیان داشت که نابسامانی‌های امنیتی در دوران پس از بعثی‌زدایی هم باید گریزناپذیر قلمداد گردد. قدمت تاریخی مشروعیت حکومت فرد محور در عراق، صدام حسین را از درک نیاز به بازسامان‌دهی به چشم اندازهای فکری و نگرش‌های سنتی محروم ساخت. این قصور بود که مانع از آن شد وی بتواند از فرصت‌ها و روزنه‌هایی که برای ممانعت از سقوط و جلوگیری از حمله نظامی وجود داشت، استفاده ببرد. عراق بعثی سقوط کرد؛ چرا که قالب‌های تصمیم‌گیری به شدت غیربویا، به وضوح عقل محدود و به فراوانی غیرعملی بودند. پس کیفیت سیستم حاکم را می‌بایستی تسهیل‌کننده شرایط برای حمله آمریکا قلمداد ساخت، اما در مورد ناتوانی آمریکا در جلوگیری از ایجاد هرج و مرج و ضعف در مقابله با وضعیت امنیتی اسف‌بار توجه باید معطوف به عللی غیر فردی گردد. جنگ با عراق به وسیله آمریکا را باید در چارچوب «جنگ‌های قدیم» به تحلیل نشست، به این معنا که نوع روابط بین آمریکا با عراق بود که جنگ را پدید آورد. به عبارت دیگر، کیفیت «روابط بین کشورها» بود که باعث ایجاد جنگ شد. در این راستاست که می‌گوییم جنگ آمریکا با عراق تحت حاکمیت حزب بعث و رهبری صدام حسین در بطن «سیاست‌های مبتنی بر ایده‌ها» شکل گرفت. این جنگ را از زمره «جنگ‌های بر اساس انتخاب»^۱ باید دانست، به این معنا که آمریکا گزینه‌های دیگری غیر از جنگ هم داشت، اما ترجیح داد به یک روش

غیر لیبرال برای سد نفوذ دست زند. آمریکا به همان روشی متوسل شد که همه قدرتهای بزرگ به آن عمل کرده اند؛ یعنی اینکه «ابتدا در خصوص خط مشی و سیاست خود تصمیم می گیرد و بعد آن سیاست را برای متحدانش توضیح می دهد.»^{۱۱} در خصوص عراق هم آمریکا به روش متداول یک قدرت بزرگ در برابر یکی دیگر از بازیگران صحنه بین الملل که نسبت به آن نامطمئن بود، دست زد. اما «جنگ در عراق» به دلیل ماهوی باید متفاوت از «جنگ با عراق» تصویر گردد. جنگ با عراق را باید در زمره یکی از جنگهای متداول و سنتی در طول تاریخ بشر به نظر آورد که هدف کسب مولفه هایی از قبیل ثروت، قدرت و نفوذ بود. این نوع جنگها اتفاق می افتند چون که «از امنیت تعریف نظامی» می شود و در واقع، تفوق نظامی است که امنیت را به وجود می آورد. اما جنگ در عراق را باید در چارچوبی متفاوت نگریست و ارزیابی کرد. جنگ در عراق از زمره جنگهای سنتی نیست، بلکه باید به آن تحت عنوان «منازعات پسامدرن» یا «منازعات درون کشوری» و یا «منازعات فرامرزی غیر دولتی» نگاه کرد. این نوع جنگها از ویژگیهای بارز دوران پس از جنگ سرد و سقوط نظام دو قطبی است. پیروزی لیبرالیسم بر کمونیسم و حاکمیت ارزشی بدون منازعه غرب در واقع سبب ساز اصلی به صحنه آمدن این منازعات و جنگهاست. در هم فروریزی قطب بندیهای ایدئولوژیک، به پدید آمدن «اثرات آزاد کننده» منجر گشته است. تقابل ایدئولوژیک بین آمریکا و شوروی در قالب دو نظام فکری کمونیسم و لیبرالیسم که برخاسته از تجربیات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی غرب بودند، منجر به این شد که اختلافهای درون اجتماعی به ویژه در جوامع غیر غربی فرصت ابراز وجود نیابند و مطرح نشوند. در دوران جنگ سرد، این عناصر تاریخی کشمکش برانگیز به لحاظ تعریف منازعات و اختلافها در چارچوب دو نظام فکری کمونیسم و لیبرالیسم قادر به جلوه نمایی مستقل در صحنه نبودند. در کشورهایی که طرفدار آمریکا بودند، هر گروه، چارچوب و یا فردی که به دلایل قومی، قبیله ای، زبانی، مذهبی و نژادی مورد تعرض و ظلم قرار گرفته بود و بدین لحاظ حکومت را به چالش می کشید، به عنوان طرفدار کمونیسم و یا کشورهای بزرگ کمونیستی (چین و شوروی) به شدت سرکوب می شد. به همین ترتیب نیز در کشورهایی که طرفدار مراکز قدرت کمونیستی بودند، هرگاه که به افراد و گروهها به دلایل

قومی، زبانی، نژادی و مذهبی تعرضاتی می شد و آنها به مقابله برمی خاستند، تحت عنوان طرفداران غرب و به ویژه آمریکا سرکوب می شدند، اما شرایط، امروزه به گونه ای غیر قابل انکار دگرگون شده است.

سقوط کمونیسم به عنوان یک ایدئولوژی چالش گر، هر چند که از یک سوی لیبرالیسم را به نظریه اصلی سازمان دهنده فعالیت‌های اجتماعی تبدیل کرده، اما از سوی دیگر منجر به این شده است که تفاوت‌های محلی که در قالب نژاد، قومیت، زبان و مذهب در درون کشورها و به ویژه کشورهای جهان سوم وجود داشته اند، فرصت تبدیل به گسلهای برجسته اجتماعی را بیابند و عامل اصلی منازعات در درون کشورها گردند. با وقوف بر این واقعیت است که باید تعریفی جدید از امنیت داشت. آنچه را که امروزه در عراق شاهد آن هستیم، باید در چارچوب این تعریف ارزیابی و تحلیل کرد. سقوط کمونیسم اثرات آزادکننده ای داشته است که همان به صحنه در آمدن تفاوت‌های هویتی در کشورهایی است که مولفه های هویتی تعیین کننده جایگاه و موقعیت افراد و گروهها هستند. در عراق در دوران جنگ سرد و حاکمیت حزب بعث شاهد صلح منفی بودیم. از فیصل تا صدام به دلیل نیاز حکومت مرکزی به حفظ قدرت، هر گونه ابراز جلوه هویتی به ویژه نژادی، قومی و مذهبی به شدت سرکوب می شد. صلح وجود داشت؛ اما به این معنا که انحصار در اختیار داشتن سلاح در اختیار حکومت مرکزی بود و هیچ گونه ظرفیت نظامی برای گروههای مختلف قومی، نژادی و مذهبی در راستای چالش حکومت و تحقق حقوق نبود. گفتمان نارضایتی نحت هیچ عنوان در دوران بعد از استقلال در دهه ۱۹۳۰ در عراق امکان تجلی قانونی پیدا نکرد؛ چرا که از نظر حکومت، سست کننده حاکمیت منسجم مرکزی محسوب می شد. زبان اعتراض به لحاظ اینکه یک پارچگی ملی را که اساس حکومت‌های اقتدار گراست به هم می ریزد، به هیچ عنوان فرصت ابراز وجود پیدا نکرد. بر اساس همین منطق بود که هر گونه قوم گرایی، مذهب گرایی و نژاد گرایی که برخلاف منافع حکومت و اولویتهای او بود، به شدت سرکوب می شد.

حمله آمریکا به عراق این چارچوب را به هم ریخت و فرصت برخاستن جنگ‌های نوین را که ماهیت درون اجتماعی و درون کشوری دارند، پدید آورد. جنگ‌های قومی به معنای اینکه

«بازیگران مدعی یا گروه‌ها، خودشان و یا یکدیگر را در چارچوب معیارهای قومی تعریف می‌کنند»^{۱۲} به عنوان رویارویی‌های درون اجتماعی که نماد جنگ‌های نوین هستند، به جهت فضایی که حمله آمریکا به عراق پدید آورد، فرصت تجلی یافت. حمله آمریکا به عراق بر اساس مجموعه‌ای از ارزیابی‌ها صورت می‌گرفت که اساس و مبنای همگی آنان این بود که جنگ به شکلی پایان می‌یابد که سقوط صدام حسین و پیروزی آمریکا را در کوتاه مدت به همراه دارد. جنگ همان گونه پایان یافت که تصمیم‌گیرندگان در واشنگتن آن را پیش‌بینی کرده بودند. قطعیت وجود داشت که رژیم بغداد سقوط خواهد کرد و نیروهای مهاجم به پیروزی دست خواهند یافت. آمریکا جنگ سنتی بین دولتی را به لحاظ در اختیار داشتن ابزار مناسب و به کارگیری روش‌های ضروری و لازم، به سهولت به نفع خود پایان داد. رهبران آمریکا حمله به عراق را ضروری دانستند؛ چرا که از نظر آنان «آمریکا امروز کمتر به وسیله کشورهای مهاجم و خواهان کشورگشایی تهدید می‌شود و تهدید واقعی از سوی دولتهای ناکام است»^{۱۳} در چشم انداز رهبران آمریکایی، عراق در زمره کشورهای ناکام بود که خطری اصلی برای امنیت این کشور محسوب می‌شد. «از زمان پایان جنگ سرد، دولتهای ضعیف و ناکام به احتمال قوی تبدیل به مهم‌ترین مشکل برای نظم بین‌المللی شده‌اند»^{۱۴} آمریکا عراق را نماد یک حکومت ناکام و ناکارآمد تصویر ساخت و چون آن را خطری برای منافع خود و نظم بین‌الملل که در بستر آن منافعش تأمین می‌شود یافت، ضرورت تهاجم را به میان کشید. رهبران آمریکا برای توجیه حمله به عراق اظهار داشتند: «ملتهایی که ناتوان از اعمال «حاکمیت مسئولانه» هستند، سبب‌ساز «آثار سرایت‌کننده» از قبیل تروریسم، سلاح‌های کشتار جمعی و دیگر معضلات می‌شوند»^{۱۵} با در نظر گرفتن اینکه در بین نخبگان آمریکایی این اعتقاد وجود دارد که این کشور «مواجه با یک جنگ طولانی علیه یک دشمن کوچک، گریزنا و خطرناک [تروریسم] است»^{۱۶} جنگ با عراق مشروعیت یافت. هر چند آمریکا جنگ با عراق را که در قالب این توجیهات آغاز کرد با پیروزی به پایان برد، پرواضح است که این کشور توان مقابله با جنگ‌های نوین (جنگ‌های درون اجتماعی) را که به دنبال سقوط صدام حسین آغاز گشته است، ندارد و فاقد ظرفیتهای لازم و ابزار مناسب برای غلبه بر آنهاست.

نگاه غیر تاریخی آمریکا به جامعه ای تاریخی

تصمیم گیرندگان آمریکایی با آگاهی کامل به توانمندیهای خود و با وقوف تقریبی به قدرت نسبی نظامی عراق، برنامه حمله به این کشور را سامان دادند. به دلیل اینکه اطلاعات در دسترس در رابطه با توان نیروها با واقعیتها تطابق داشت، آمریکا توانست به اهداف طراحی شده خود برسد و رژیم بعثی را سرکوب کند. آمریکا جنگ سنتی را که کاملاً مبنای نظامی داشت به نفع خود پایان برد، اما این کشور توان پیروزی در جنگهای نوین را که امروزه عراق نماد آن است، ندارد. جنگهای نوین ماهیتی کاملاً هویتی دارند؛ آنها شکل می گیرند، نه به جهت مولفه های متداول ثروت، قدرت و نفوذ، بلکه معیارهای به شدت متفاوتی را اساس قرار می دهند. منازعات امروزی که در بطن کشورها حادث می شوند و امنیت کشورها را به خطر می اندازند، به جهت تفاوتها و تمایزات قومی، قبیله ای، نژادی و مذهبی شکل می گیرند. آنچه که در عراق شاهد هستیم، برخاسته از نرفتهای قدیمی است که ریشه در این تمایزات دارند. نرفتهای قومی به معنای وجود تخاصم متقابل در بین گروههای قومی مدعی باید در نظر گرفته شود.^{۱۷} آمریکا جنگ با عراق را سازمان داد؛ چرا که یکی از دلایل آن بود که «دسترسی تروریستها را به دولتهای ضعیف [از قبیل عراق] مانع گردد»^{۱۸} و از سوی دیگر، «ارزشهایی را که در سی و پنج ساله گذشته زندگی اجتماعی عراق را شکل داده بود، عوض کند و تغییر دهد»^{۱۹} برای آمریکا تروریسم جلوه ویژه ای یافته است؛ زیرا «تروریسم بین المللی امروزه، شکلهای سازمانی و ابزار فعالیتهایی را در اختیار گرفته است که از نقطه نظر تاریخی، نوین و جدید می باشد»^{۲۰} آمریکا در جنگ با عراق به اهداف خود رسید، اما پرواضح است که در پایان دادن به جنگ درون عراق با شکست مواجه شده است. امروزه این اعتقاد گسترده وجود دارد که آمریکا برای اداره جنگ در عراق فاقد یک راهبرد است.^{۲۱} اما اینکه چرا آمریکا در این زمینه فاقد راهبرد مناسبی است، باید ناشی از واقعیتهای تاریخی عراق دانسته شود که رهبران آمریکا در خصوص کیفیت، گستردگی و عمق آنها کاملاً ناآگاه بودند.

کشورهای خارج از جغرافیای غرب، به جهت سابقه حضور استعمار، ماهیت ساختارهای حکومت و فرهنگ سیاسی مستقر به شدت در برابر گسلهای حاکم بر اجتماع

آسیب‌پذیر هستند. گروهی این گسلها را در چارچوب «تئوری ازلی»^{۲۲} به تحلیل می‌کشند، بعضی هم بر مبنای «تئوری منازعات برخاسته از نوگرایی»^{۲۳} به آن می‌پردازند. کثیری از شرق‌شناسان این گسلها را براساس «نظریه اجتماعی-روان‌شناسی»^{۲۴} تحلیل می‌کنند. هرچند که بسیاری از روشنفکران در این جوامع «نظریه نخبگان غارت‌گر»^{۲۵} را مطلوب‌تر می‌یابند. آنانی که اعتقاد به حاکمیت مداوم سنتهای غیربویا دارند، «تئوری سیاستهای نمادین»^{۲۶} را مطلوب می‌یابند و گروهی نیز بر مبنای «تئوری انتخاب عقلانی»^{۲۷} به تحلیل می‌پردازند. هریک از این نظریات جنبه‌ای از علل شکل‌گیری گسلهای هویتی را بیان می‌کند، اما واقعیت مهم آن است که گسلها به شکل فزاینده‌ای وجود دارند. عراق بعد از سقوط صدام حسین، نماد این واقعیت انکارناپذیر در کثیری از کشورهای غیرغربی است.

آمریکا در زمان حمله به عراق به هیچ‌روی قادر به تصور شرایطی که دوران پس از صدام حسین را تصویر می‌کند نبود. رهبران آمریکا به مانند بسیاری از پژوهشگران مسایل منطقه از عمق گسلهای مذهبی، نژادی، قومی و زبانی عراق که ریشه در تاریخ این کشور دارد و قرن‌ها در بطن جامعه داشته است، آگاه نبودند. به همین جهت است که هیچ نقشه‌ای برای رویارویی با دوران پس از صدام حسین ترسیم نکرده بودند. آنان محققاً بهره‌مند از توانایی برای پیاده ساختن «راهبرد دولت‌شکننده»^{۲۸} بودند، اما کمترین آمادگی برای طراحی یک «راهبرد منازعات هویتی» را به نمایش گذاشتند. درک متفاوت رهبران آمریکا از ویژگیهای اجتماعی در عراق منجر به این گشت که با ناآگاهی به دوران بعد از سقوط حکومت بعثی اندیشه کنند. آمریکاییان برای فردگرایی که در غرب دارای بالاترین اهمیت است ارزش فراوانی قایل هستند، در حالی که این مفهوم اهمیت کمتری در پهنه گیتی دارد.^{۲۹} این نکته برای آمریکاییان تفهیم نشده بود که آنچه در عراق معیار رفتار است، نه اصالت فرد بلکه گروههای قومی، نژادی و مذهبی می‌باشد. افراد در چارچوب این مؤلفه‌های ازلی است که جهت رفتاری و حیطه نگرشی را رقم می‌زنند. به این نکته نشد که در عراق کلیتها هستند که تعیین‌کننده محسوب می‌شوند و ارزشهای فردی تکیه‌گاهی ندارند. این نظریه که کشوری مانند عراق به مصرف کالاهای غربی پرداخته است پس ارزشهای غربی را نیز معیار رفتار خود

قرار می‌دهد، در واقعیت به تمسخر گرفته شد. «تئوری مستعمره شدن به وسیله کوکاکولا»^{۳۰} که فرهنگ را معادل استفاده از کالاهای مصرفی می‌داند و براساس آن رهبران آمریکا به ترسیم دوران بعد از صدام حسین پرداختند، کاملاً اشتباه درآمد. آمریکاییان بر این اعتقاد بودند که به دنبال سقوط صدام حسین و بعث‌زدایی جامعه، موفق خواهند شد حکومتی منتخب به وجود آورند که با کمک آمریکا قادر باشد اقتدار خود را بر سر تاسر مملکت بگستراند و به الگوی مدل دموکراتیک در خاورمیانه تبدیل شود. هدف دیگر این بود که کشورهای منطقه به دنبال آن نروند که سلاحهای متعارف را جایگزین کنند؛ چرا که سرنوشت صدام منتظر آنها خواهد بود، و در نهایت اینکه واقعه‌های ژئوپلیتیک را در منطقه در هم بریزد.^{۳۱} آمریکا عراق را مورد حمله قرار داد تا به آن چیزی دست یابد که به «هژمونی نهادینه شده»^{۳۲} موسوم است، بدون اینکه به واقعه‌های هویتی عراق توجه کند و آن را چاره‌سازی کند. تمامی برنامه‌ها و تصورات آمریکا برای دوران پس از صدام به هم ریخت، چون آنان هیچ توجهی به گسلهای وسیع عمیق اجتماعی در جامعه نکردند. در نظر نگرفتن مولفه‌های ازلی در چارچوب دادن ذهنی به دوران گذر به حکومت دموکراتیک در عراق، منجر به این گشته است که تمامی ارزیابیها و تصمیمها با شکست روبه‌رو گردند. طراحان حمله به عراق، اصولاً به این نکته توجه نکردند که عراق به شدت مستعد به صحنه آمدن منازعات هویتی است. رهبران آمریکا توجه نکردند که وجود صلح منفی در عراق در طول دوران بعثی ناشی از سرکوبی حکومت مرکزی بوده است و در صورت از بین رفتن اقتدار مرکزی، چارچوبهای مناسبی برای مدیریت تفاوت‌های عمیق مذهبی و نژادی وجود ندارد. راه‌حلهای نظامی منطقی‌ترین و مطلوب‌ترین روش برای مدیریت پیروزمندانه جنگهای سنتی و منازعاتی از این دست است، اما برای جنگهای مدرن که اساس هویتی دارند، به هیچ روی نمی‌توان با راه‌حلهای نظامی به موفقیت دست یافت. منازعه بین سنی و شیعه از یک سو و کرد و عرب از سوی دیگر ریشه در تاریخ عراق دارد که به هیچ روی نمی‌توان به حل و فصل آن به شکل همیشگی و از طریق استفاده از قدرت نظامی دست زد. به همین روی است که قدرتمندترین کشور جهان که به کارآزموده‌ترین جنگجویان و مدرن‌ترین سلاحها مجهز است و وسیع‌ترین بودجه نظامی جهان

را در اختیار دارد، قادر به ایجاد امنیت در پایتخت (بغداد) نیست. معضل امنیتی در عراق قابل حل و فصل نیست، زیرا خصلت هویتی دارد؛ منازعه به این لحاظ است که گروه‌های اجتماعی براساس مذهب، نژاد و قومیت به تعریف خود، دیگران و شرایط جامعه می‌پردازند و براساس آن تصمیم می‌گیرند که چه رفتاری را پیشه سازند. جنگ‌های قومی، فرقه‌ای و مذهبی در عراق نه به خاطر حضور نیروهای بیگانه و نه به لحاظ شرایط بین‌المللی، بلکه به جهت اختلاف‌های مذهبی، نژادی و تاریخی است. آمریکاییان با توسل به قدرت نظامی نمی‌توانند به این منازعات چیره شوند و به ایجاد ثبات امنیتی در عراق موفق گردند، به ویژه که «آمریکا در داخل با تنش مواجه شده و در صحنه جهانی به گونه‌ای وسیع باعث رنجوری گشته است.»^{۳۳} برخلاف راهبرد اشاعه دموکراسی به وسیله اروپا که از بالا به پایین و بر پایه منطق استفاده از عضویت شرطی است، آمریکاییان راهبرد از پایین به بالا را که مبتنی بر تأکید بر جامعه مدنی است،^{۳۴} روش خود در عراق انتخاب کرده‌اند.

نکته اینجاست که باید چارچوب‌های متناسب سیاسی پیدا شوند تا براساس آن منازعه در عراق، که ماهیت نژادی و مذهبی دارد، حل و فصل شود. برای اینکه صلح منفی دوران صدام حسین که امروزه از بین رفته است به صلح مثبت تبدیل شود - که ماهیت دائمی و نهادینه دارد - ضرورت دارد که منازعات نژادی و مذهبی براساس مجموعه‌ای از اقدامات سیاسی مدیریت شود. مشکل امنیتی در عراق که سالانه به طور متوسط نزدیک به سیصد هزار نفر کشته برجای می‌گذارد، نیازمند راه حل سیاسی است، در غیر این صورت «اعمال اصلاحات منجر به هیچ چیز نخواهد شد و تنها دروازه‌های سیلاب بنیادگرایی رادیکال را باز می‌کند.»^{۳۵} آمریکا باید تلاش کند که «عدم تمرکز سیاسی حیات یابد؛ چرا که به طور وسیعی اعتقاد بر آن است که عدم تمرکز سیاسی منجر به کاهش منازعه قومی و جدایی‌گرایی می‌گردد.»^{۳۶} این نکته است که آمریکاییان به آن وقوف یافته‌اند؛ هرچند که بسیار دیر متوجه آن گردیده‌اند. برای ایجاد امنیت ضرورت دارد که شرایط مناسب برای ایجاد ملت - دولت در عراق ایجاد شود، اما سؤال این است که «آیا مأموریت ملت‌سازی در عراق به نحو احسن پیش می‌رود؟»^{۳۷} عراق به مانند بسیاری از کشورهای هم‌تکه، براساس پیدایش دولت - ملت به وجود آمده است.

یعنی گروه‌های قومی، نژادی و مذهبی مختلف نه براساس یک نیاز طبیعی و اندام وار، بلکه به سبب الزامات برخاسته از قدرت یک گروه خاص در یک کشور گردهم آمدند و آن گروه که قدرت سیاسی را در دست داشته است، دولت - ملت را حیات بخشید. با استفاده از سازوکارهای اقتصادی و به ویژه درآمد نفتی، باید تلاش شود که گروه‌های مذهبی سنی، شیعه و گروه‌های نژادی کرد و عرب به این نتیجه برسند که در چارچوب منافع آنهاست که در یک مجموعه موسوم به ملت گردهم آیند و براساس یک سلسله ارزشهای مشترک که همگی نسبت به آنها به جهت کمک به ارتقای انسانی، مادی و معنوی احساس مطلوب دارند، گردهم آیند و هم سو شوند. به همین روی است که اساس و بنیان تمامی نهادها، ساختارها و از همه مهم تر قانون اساسی، براساس احترام به حقوق طبیعی افراد و قبول مقبول بودن ارزشهای سه گانه مردم سالاری؛ یعنی برابری، نقش قاطع و اصلی مردم در شکل دادن به حکومت و احترام به اقلیت در بطن حکومت اکثریت، مردم شکل بگیرد.

مؤلفه های غیر امنیتی برای ایجاد امنیت

در بطن ایجاد یک فرهنگ دموکراتیک است که به تدریج تفاوت‌های قومی، نژادی و مذهبی به عنوان معیارهای تعیین کننده رفتار و نگرش گروه‌ها و افراد نسبت به یکدیگر کم رنگ می گردد و ارزشهای مدنی مبنای ارزیابی قرار می گیرد. در بطن یک فرهنگ دموکراتیک است که امنیت امکان پذیر و منازعات هویتی مدیریت پذیر می شود. جنگ‌های نوینی که امروزه در عراق شاهد آن هستیم به دلیل اینکه اساس و مبنای نژادی و مذهبی دارد، تنها برپایه قوام گرفتن فرهنگ مدنی در جامعه که محو پذیر است.

در کنار حیات بخشیدن به هویت دموکراتیک به جای هویت مذهبی و یا هویت نژادی که اولین گام در راه از بین بردن ریشه جنگ‌های نوین در عراق است، نیاز به آن می باشد که فقر اقتصادی گسترده در جامعه که با توجه به میزان درآمد سرانه به خوبی قابل مشاهده است، به سرعت از طریق تقسیم عادلانه منابع کشور به چالش گرفته شود. تنش‌های هویتی مستقیماً برآمده و منتج از مباحث کلان و خرد اقتصادی نیست، اما نمی توان نادیده انگاشت که

«اقتصاد خشونت»، تسهیل کننده قوام یافتن و استحکام نارضایتیهای قومی، نژادی و مذهبی به شمار می آیند. موضوع دیگری که به چالشهای هویتی گریبان گیر عراق مشروعیت می بخشد، مشکل نمایندگی و به عبارت دیگر حضور گروههای مختلف در حاکمیت است. آمریکاییان برای اطمینان خاطر از عدم وقوع کودتا یا هرگونه سنگ اندازی در بازسازی سیاسی - اجتماعی عراق بعد از صدام حسین، سیاست بعضی زدایی را به طور کامل پیاده ساختند. این خط مشی هر چند که گردش نخبگان را که یکی از معضلات جامعه در دوران گذشته بود مرتفع ساخت، اما سبب ساز آن شد که گروههای سنی مستقر در غرب و مرکز عراق خود را فاقد نقش در حکومت قلمداد کنند. این امر به یکی از حلقه های شکل دهنده چالشهای وسیع امنیتی تبدیل شد که نیروهای مهاجم و حکومتهای منتخب بعد از سقوط بغداد با آن گریبان گیر بوده اند. هر چند که سفیر وقت آمریکا در عراق، زلمای خلیل زاد، با وقوف به این نکته، با فشارهای شدید و وسیع اکثریت شیعه در حکومت را مجبور کرد تا ترتیبات سیاسی را به گونه ای جهت دهند که گروههای سنی با توجه به جمعیت بیست درصدی و تأثیرگذاری فراوان بر شرایط امنیتی عراق به جایگاه قابل قبولی، هر چند ناکافی از نظر سیاست مداران سنی، در ساختار حکومت دست یابند، اما مشکل این است که به دلیل عدم وجود فرهنگ مسامحه سیاسی و تساهل اجتماعی، تا زمانی که نقش متناسب گروهها و افراد در حکومت نهادینه نشده است، باید انتظار داشت که استعداد وسیعی برای گروههای اقلیت جمعیتی وجود داشته باشد که اوضاع امنیتی همچنان نابسامان و وضعیت اداره مملکت همچنان مبتنی بر استفاده وسیع از نیروهای قهریه را هم سوا با منافع خود ببینند. جنگهای نوین که ریشه در تعارضات هویتی گروهها دارند، زمانی امکان تجلی می یابند و به صحنه می آیند که مشروعیت حکومت وجود خارجی نداشته باشد و یا اینکه مقبولیت عمومی نیافته باشد. شرایط نابسامان امنیتی در عراق تا حدود وسیعی ناشی از آن است که بخشی از گروههای شیعه، به رهبری مقتدی صدر، ساختار قدرت را به جهت اینکه تحت نفوذ آمریکاست، فاقد مشروعیت می داند و به همین روی فعالیتهای براندازی و تخریب را تشویق و ترغیب می کند. با وجود اینکه شیعیان اهرمهای قدرت را در دست دارند، اما به علت تفرقه در

بین آنها، حکومت حجم وسیعی از سرمایه نظامی را می‌بایستی به مبارزه با گروه‌های معارض شیعه تخصیص دهد. در سویی دیگر، بخش وسیعی از گروه‌های سنی، به ویژه آنان که در دوران یعنی‌ها از مزایای فراوان برخوردار بودند، به جهت از دست دادن موقعیت ممتاز خود به مبارزه با حکومت مستقر منتخب که در آن اکثریت با شیعه هاست، دست زده‌اند. حجم عظیمی از معضل امنیتی که آمریکا و دولت عراق با آن دست به‌گریبان است، به ناتوانی در قانع ساختن سنی‌ها به پذیرش معادلات جدید قدرت برمی‌گردد. حکومت عراق و حامیان بین‌المللی آن در دو جبهه در یک زمان واحد درگیر هستند که به شدت به مشروعیت ساختار قدرت در التیام ناراضی‌تیب‌های قومی، نژادی و مذهبی لطمه وارد نموده است و مانع از آن شده است که بتواند با صلابت با روسای قبیله‌ها، عشایر و در راستای ایجاد نظم و امنیت به چانه زنی بپردازد.

با در نظر گرفتن این واقعیت‌هاست که باید به بیان این نکته پرداخت که اگر جنگ‌های سنتی، برخاسته از سیاست مبتنی بر ایده‌ها بود، جنگ‌های نوین که عراق نماد برجسته و بارز آن است، باید ناشی از «سیاست مبتنی بر هویت» در نظر گرفته شود. قرن بیست و یکم به دلیل عدم وجود خصومت ایدئولوژیک بین قدرتهای بزرگ، دوران تشدید جنگ‌های نوین خواهد بود. این مسئله به خصوص در منطقه خاورمیانه که گسلهای مذهبی به شدت عمیق و تعارضات نژادی فراوان وجود دارد، از اهمیت فراوان تری برخوردار است. گستردگی غیرقابل تصور اختلاف‌های هویتی در عراق که مبنای مذهبی و نژادی آن به شدت بارز است، نشانگر این واقعیت است که منطقه خاورمیانه در رابطه با این مسئله آسیب پذیر است. ناتوانی آمریکا در جلوگیری از شکل‌گیری و تداوم جنگ‌های نوین در عراق که نتیجه آن کشتار فله‌ای و روزانه‌ای است که ماهیت نژادی و مذهبی دارد، به نیکی بیانگر این واقعیت است که توان نظامی پاسخگوی نیاز به محو این نوع جنگ‌ها نیست. ریشه‌های تاریخی جنگ‌های نوین که عراق را به کشتارگاه وسیعی تبدیل ساخته است، نشان از خصلتهای نژادی، قومی، مذهبی و زبانی این نوع جنگ‌ها دارد؛ تنها هنگامی می‌شود امید به جلوگیری از ظهور و وقوع آنها داشت که تفاوت‌های هویتی مبنا و اساس معادلات و بده‌بستانهای سیاسی قرار نگیرد. این امر هم تنها

هنگامی امکان پذیر است که فرهنگ مدنی که ماهیتاً مبتنی بر ارزشهای جهان شمول است، بنیان تعاملات گروهی و فردی قرار گیرد. آمریکاییان در هنگام تصمیم گیری برای حمله به عراق، کمترین تصویری از عمق منازعات هویتی در این کشور باستانی نداشتند. به همین روی در هنگام مواجهه با به سطح آمدن اختلافهای وسیع نژادی و مذهبی بین گروههای سنی، شیعه، کرد و ترکمن، کاملاً متعجب و حیران شدند. این عدم آمادگی برای مدیریت کردن تنشهای هویتی در دوران پس از سقوط صدام حسین به یکباره کشور را به آغوش فاجعه امنیتی کشاند و تمامی فعالیتهای و اقدامات نظامی تدبیر شده هم قادر به ممانعت از نابسامانیها نشد. این مشکلی است که امروزه آمریکا در عراق با آن رودررو است و امید اندکی هم برای رهبران آمریکا وجود دارد که براساس آن به خواستهای خود برسند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

1. Bernard Lewis, "Freedom and Justice in the Modern Middle East," *Foreign Affairs*, Vol. 84, No. 3, May-June 2005, p. 36.
2. Hooman Peimani, *Regional Security of Central Asia*, West port, conn.: Praeger, 1998, p. 15.
3. Hanns W. Maull, "Europe and the New Balance of Global Order," *International Affairs*, Vol. 81, No. 4, 2005, p. 775.
4. Karl Deutsch, "On Nationalism World Regions and the Nature of the West," in Per Torvik (ed.), *Mobilization, Center-Periphery Structures and Nation-Building*, Bergen: Universite ts for layet, 1981, p. 77.
5. David P. Calleo, "Power, Wealth and Wisdom: The United States and Europe After Iraq," *The National Interest*, No. 72, Summer 2003, p. 15.
6. Antony J. Blinken, "From Preemption to Engagement," *Survival*, Vol. 45, No. 4, Winter 2003- 4, p. 55.
7. Barry M. Blechman, "Post Nuclear Strategy," *The National Interest*, No. 80, Summer 2005, p. 92.
8. Donald J. Puchala, "World Hegemony and the United Nations," *International Studies*, Vol. 7. No. 4, December 2005, p. 581.
9. Charles Kupchan, "After Pax-America: Benign Power, Regional Integration and the Sources of a Stable Multipolarity," *International Security*, Vol. 23, 1998, p. 40.
10. Lawrence Freedman, "Iraq, Liberal Wars and Illiberal Containment," *Survival*, Vol. 48. No. 4, Winter 2006, p. 63.
11. Michael J. Mazarr, "Acting Like a Leader," *Survival*, Vol. 44, No. 4, Winter 2003, p. 107.
12. Ted Robert Gurr, *Peoples Versus States: Minorities at Risk in the New Century*, Washington D.C.: United States Institute of Peace, 2000, p. 65.
13. *National Security Strategy of the United State of America*, September 2002, p.1.
14. Francis Fukuyama, *State Building: Governance and World Order in the 21st Century*, Ithaca: N.Y.: Cornell University Press, 2004, p. 92.
15. Adam Garfinkle, "A Conversation With Condoleezza Rice," *American Interest*, Vol.1, No.1, Autumn 2005, pp. 47-50.
16. Barry R. Posen, "The Struggle Against Terrorism: Grand Strategy and Tactics," *International Security*, Vol. 26, No. 3, Winter 2001- 2, p. 55.
17. Stuart J. Kaufman, "Symbolic Politics or Rational Choice: Testing Theories of Extreme Ethnic Violence," *International Security*, Vol. 30, No. 4, Spring 2006, p. 45.
18. Stewart Patrick, "Weak States and Global Threats: Facts or Fictions?" *Washington Quarterly*, Spring 2006, p. 34.

19. Toby Dodge. U.S. Intervention and Possible Iraqi Futures." *Survival*, Vol. 45, No. 3, Autumn 2003, p. 118.
20. Adam Roberts, "The War on Terror in Historical Perspective," *Survival*, Vol. 47, No. 2, Summer 2005, p. 102.
21. Hew Strachan, "Making Strategy: Civil Military Relations After Iraq," *Survival*, Vol. 48, No. 3, Autumn 2006, p. 59.
22. Clifford Greetz, "The Integrative Revolution," in Clifford Greetz (ed.), *Old Societies and New States: The Quest for Modernity in Asia and Africa*, New York: Free Press, 1963.
23. Crawford Young, "The Dialectics of Cultural Pluralism: Concept and Reality." in Crawford Young (ed.), *The Rising Tide of Cultural Pluralism: The Nation State at Bay?* Madison: University of Wisconsin Press, 1993.
24. Roger D. Peterson, *Understanding Ethnic War: Fear, Hatred, Resentment in Twentieth Century Eastern Europe*. Cambridge: Cambridge University Press, 2000.
25. Rui J. P. de Figueiredo and Barry Weingast, "The Rationality of Fear: Political Opportunism and Ethnic Conflict," in Barbara F. Walker and Jack Snyder (eds.), *Civil Wars, In Security and Intervention*, New York: Columbia University Press, 1999, p. 262.
26. James D. Fearon and David D. Laitin, "Violence and the Social Construction of Ethnic Identity," *International Organization*, Vol. 54, No. 4, Autumn 2000, p. 864.
27. Barry R. Posen, "The Security Dilemma and Ethnic Conflict," in Michael E. Brown (ed.), *Ethnic Conflict and International Security*, Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1993, pp. 102-124.
28. Stephen D. Krasner and Carlos Pascual, "Addressing State Failure," *Foreign Affairs*, Vol. 84, No. 4, July-August 2005, p. 153-163.
29. Geert Hofstede, "National Culture in Four Dimensions," *International Studies of Mangement and Organization*, Vol. 13, 1983, p. 53.
30. Samuel Huntington, "The West Unique, Not Universal," *Foreign Affairs*, Vol. 75, No. 6, November-December 1996, p. 28.
31. G. John Ikenbery, "The End of the Neoconservatism Moment," *Survival*, Vol. 46, No. 1, Spring 2004, p. 11.
32. Allison Bailin, "From Traditional to Institutionalized Hegemony," in Stephen Gill (ed.), *Gramsci, Historical Materialism and International Relations*, Cambridge: Cambridge University Press 1993, p. 8.
33. Dana H. Allen and Steven Simon, "America's Predicament," *Survival*, Vol. 46, No. 4, November 2004, p. 7.
34. Jeffrey Kopstein, "The Transatlantic Divid Over Democracy Promotion," *Washington Quarterly*, Vol. 29, No. 2, Spring 2006, p. 97.

35. David Adesnik and Michael Mcfaul, "Engaging Autocratic Allies to Promot Democracy," *Washington Quarterly*, Vol. 29, No. 2, Spring 2006, p. 24.
36. Dawn Brancati, "Decentralization: Fueling the Fire or Dampening the Flames of Ethnic Conflict and Secessionism?" *International Organization*, Vol. 6, Summer 2000, p. 65.
37. Michael O' Hanlon and Adrian Linds de Albuquerque, "Scoring the Iraq Aftermath," *The National Interest*, No. 74, Winter 2003, p. 43.

